غرب‌شناسی

غرب ریشه‌کن شده

سیمون وی در مجموعه جستار در باب استعمار تناقض و توحش غرب معاصر را افشا می‌کند

مهرداد دیلمی
روزنامه‌نگار

نوامبر ۱۹۴۲، سربازان آمریکایی سوار بر لندینگ کرافت در جریان عملیات «مشعل» به سمت سواحل اوران الجزایر در حرکت هستند.

تاریخ غرب نشان می‌دهد که غرب هرگز حاضر نیست روابطش با ملل دیگر را بر اصول اخلاقی بنا کند. در جهان پساغزه‌ای که نقاب‌های دروغین «حقوق بشر»، «آزادی بیان» و... از صورت حقیقی غرب افتاده و سیرت واقعی‌اش آشکار شده، و برای ایرانیانی که در جنگ دوازده روزه اخیر بیش از هر زمان دیگری پوچ بودن شعارهای شیک را در مقابل چشمان‌شان دیدند، این گزاره شاید بدیهی به نظر برسد اما در دوره‌ای که بسیاری از متفکران در پی توجیه یا تلطیف صورت‌بندی‌های امپریالیستی بودند، سیمون وی در کتاب «در باب استعمار» با صداقتی بی‌پروا از تناقض‌ها، خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌های ساختاری در دل استعمار پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد چگونه عقلانیت مدرن، بی‌آنکه به ارزش‌های اخلاقی وفادار باشد، در خدمت سلطه قرار گرفته است. او در کتابش استعمار را نه فقط به‌عنوان یک پروژه سیاسی یا اقتصادی، بلکه به‌مثابه بحرانی اخلاقی و معرفتی در تاریخ بشر معرفی و بررسی می‌کند. انتشارات نیلوفر این کتاب سیمون وی را با ترجمه بهزاد حسین‌زاده منتشر کرده است. حسین‌زاده چند سالی است که پروژه ترجمه مجموعه آثار سیمون وی را پیش می‌برد و پیش از این، ترجمه کتاب‌های «جاذبه و رحمت»، «قدرت کلمات» و «در انتظار خدا»، «قرائن مسیحیت در میان یونانیان باستان»، «نیاز به ریشه‌ها» و «آزادی و سرکوب» را منتشر کرده بود.

کتاب «در باب استعمار» شامل ۱۸ جستار تحلیلی، سیاسی، اخلاقی و فلسفی است که در آنها سیمون وی با نگاهی موشکافانه، صریح و بی‌مماشات و با تکیه بر تجربه شخصی، حساسیت اخلاقی و دانش تاریخی‌اش به مسأله استعمار، سلطه‌گری غرب، اخلاق مواجهه با دیگری و بحران معنوی تمدن اروپایی می‌پردازد.

سیمون وی در کتاب «جاذبه و رحمت» سقوط اخلاقی غرب و به تبع آن جهان را ذیل مفهوم «ریشه‌کن‌شدگی» این‌گونه توصیف کرده است: «یهودیان مُشتی مردم ریشه‌کن شده‌اند که همه کره خاکی را ریشه‌کن ساخته‌اند. مشارکت ایشان در مسیحیت، جهان مسیحی را از تاریخش گسسته و آن را ریشه‌کن ساخته است. سپس باورهای عصر روشنگری، انقلاب ۱۷۸۹، سکولاریسم و غیره به یاری دروغی به نام پیشرفت به مراتب بر این ریشه‌کن‌شدگی افزودند و اروپای ریشه‌کن‌شده نیز با غلبه استعماری مابقی دنیا را ریشه‌کن ساخته است. سرمایه‌داری و تمامیت‌خواهی سهمی در این ریشه‌کن‌سازی رو به رشد دارند.» نکته قابل توجه این است که سیمون وی خانواده‌ای یهودی داشت و مطالب کتاب «جاذبه و رحمت» را چند سال پیش از تشکیل گلخانه‌ای و غاصبانه رژیم صهیونیستی نوشته بود.

> سیمون وی در سال ۱۹۳۰ و پس از خواندن گزارش‌های لویی روبو از کشتار ین‌بای در هندوچین ـ در روزنامه «لو پُتی پاریسیان/ Le Petit Parisien» ـ نسبت به استعمار فرانسه دغدغه جدی پیدا کرد و از آن موقع تا پایان عمر خود در سال ۱۹۴۳، دغدغه اصلی‌اش انتقاد از سیاست‌های استعماری بود

جرقه اول

به طور تاریخی، سیمون وی در سال ۱۹۳۰ و پس از خواندن گزارش‌های لویی روبو از کشتار ین‌بای در هندوچین ـ در روزنامه «لو پُتی پاریسیان/ Le Petit Parisien» ـ نسبت به استعمار فرانسه دغدغه جدی پیدا کرد و از آن موقع تا پایان عمر خود در سال ۱۹۴۳، دغدغه اصلی‌اش انتقاد از سیاست‌های استعماری بود. کشتار ین‌بای لکه ننگ فاحشی بود که نقش ارتش فرانسه را به‌عنوان بازوی استعمار آشکار می‌کرد. سیمون وی واکنش خود به این حوادث را تا زمستان ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ مکتوب نکرد. در این زمان که در تدارک نوشتن مقاله‌ای بود، روشن کرد خواندن مقالات روبو یک بار برای همیشه چشمش را بر دهشت‌های نظام استعمار و شیوه عمل آن گشوده است و در نامه‌ای به مردم «هندوچین» نوشت: «من هر روز صبح این روزنامه را می‌خریدم؛ با صبحانه عجولانه‌ام مقالات لویی روبو را می‌بلعیدم. با خواندن این مقالات دانستم که چگونه باربران را به‌کار می‌کشند و مضروب می‌سازند. دانستم که چگونه ناظران سفیدپوست کارگران آنامی را پیش چشم هم‌قطاران‌شان که از وحشت جرأت دخالت ندارند، تا حد مرگ کتک می‌زدند یا فلج می‌سازند. بغضِ شرم راه نفسم را می‌بست و نمی‌گذاشت چیزی بخورم... از آن پس هرگز نتوانسته‌ام بدون احساس شرم از میهن به هندوچین بیندیشم.»

سیمون وی در نامه‌هایی از این سنخ که در بخش‌هایی از کتاب «در باب استعمار» آمده‌اند، با زبانی انسانی و همدلانه و در قالب نامه‌هایی صمیمی و تأمل‌برانگیز خطاب به مردمان تحت سلطه سخن می‌گوید. این جستارها، بیش از آنکه رنگ و بوی نظریه‌پردازی یا اندرزهای روشنفکرانه داشته باشند، تجلی وجدان بیدار یک اندیشمند اخلاق‌گرای غربی هستند که از درون تمدن غرب برخاسته، اما از تماشای رنجی که به نام پیشرفت بر ملت‌های دیگر تحمیل شده، در رنج است. سیمون وی در این نامه‌ها، از توسعه، تمدن، دموکراسی و پیشرفت آن‌گونه که در گفتمان استعماری به کار رفته، پرده‌برداری می‌کند و نشان می‌دهد این مفاهیم چگونه ابزار سلطه و استثمار شده‌اند. او در عین همدلی، مردم مستعمره را به آگاهی دعوت می‌کند؛ آگاهی‌ای که باید با حفظ ریشه‌ها، هویت و ایمان تاریخی‌شان همراه باشد، نه با تقلید کور از مدل‌های غربی. هشدار می‌دهد که پذیرش بی‌چون‌وچرای غرب، همان‌قدر خطرناک است که تسلیم کامل در برابر قدرت آن. او می‌نویسد اگرچه استعمارگران به ظاهر آمده‌اند تا نجات بدهند، اما در واقع بذر تردید، انکار، و بی‌باوری را در ملت‌های دیگر کاشته‌اند. و اگر ملت‌ها نخواهند از درون تهی شوند، باید به بازسازی معنوی خویش روی بیاورند؛ نه از راه خشونت، بلکه با استقلال فکری و حفظ کرامت درونی. این نامه‌ها، بازتاب احساس مسئولیت فردی یک روشنفکر غربی در برابر جهانی است که تمدنش بر ویرانه‌های دیگران بنا شده است.

انفعال اخلاقی غرب

سیمون وی در جستار «در تونس خون جاری است» که سال ۱۹۳۷ و در واکنش به کشته‌شدن اعتصاب‌گران شهر مِتلَوی تونس نوشته، با زبانی کوبنده می‌نویسد: «آیا حماقت، توحش و کوته‌فکری طبقات مختلف بورژوازی پیش از هر چیز با این رفتارشان ثابت نمی‌شود که به یک جرم، یک خودکشی یا یک تصادف قطار توجه نشان می‌دهند، اما میلیون‌ها زندگی را که هر روز به‌آهستگی زیر چرخ‌های ماشین اجتماع خرد و نابود می‌شود، نادیده می‌گیرند؟ برای طبقات متوسط مسأله اجتماعی زمانی موضوعیت می‌یابد که منشأ اخباری هیجان‌انگیز شود... ما [چپ‌گرایان] نیز دقیقاً همین گونه‌ایم. تراژدی مستعمرات فقط وقتی توجه‌مان را جلب می‌کند که به قالب بخش‌های خبری متنوع درآید. تنها از این طریق در عقول و احساسات بدوی ما تأثیر می‌گذارد.» او به شکاف بنیادینی اشاره می‌کند که در دل تمدن سرمایه‌سالار غربی ایجاد شده است؛ شکافی میان اخلاق و آگاهی، میان واقعیت و آنچه شایسته توجه دانسته می‌شود. این همان مکانیزمی است که به‌زعم او انفعال اخلاقی را به بخشی از فرهنگ تبدیل کرده است. تداوم این انفعال در روزگار معاصر به انفعال در برابر فاجعه هم رسیده و در دو سال اخیر کرختی و بی‌عملی در برابر رفتار فجیع رژیم صهیونیستی سند خدشه‌ناپذیر این واقعیت هولناک است.

سیمون وی در جستار «مقصر توطئه‌های ضدفرانسوی کیست؟» با بیانی که یادآور «من متهم می‌کنم» امیل زولا است، می‌نویسد: «ننگ ظلم بیشتر بر ظالم است تا مظلوم. هر بار که یک عرب یا هندوچینی اهانتی می‌بیند و نمی‌تواند پاسخ دهد، یا مضروب می‌گردد و نمی‌تواند مبارزه کند، یا گرسنگی می‌کشد و نمی‌تواند اعتراض کند، یا کشته می‌شود و نمی‌تواند به عدالت پناه ببرد، این فرانسه است که رسوا می‌شود. و دریغا که فرانسه هر روز به این شکل رسوا می‌شود.» او محرک اصلی توطئه‌های ضد فرانسوی در شمال آفریقا (در آن دوره/ ۱۹۳۸) را فرانسه می‌داند.

بخشی از شور و حرارت نوشته‌های سیمون وی در باب مسأله استعمار ناشی از دورانی است که در آن می‌زیست. دولت ائتلافی‌ای که سال ۱۹۳۶ به قدرت رسیده بود، متحد جناح چپ بود و سیمون وی نیز مانند بسیاری دیگر امید فراوان داشت که این دولت با یک سیاست قوی و منسجم جبران مافات کند و به مظالم استعمار پایان دهد. اما دودلی و ترس دولت ائتلافی ـ که قول و فعلش ابداً یکی نبود ـ او را عمیقاً ناامید کرد. احساس می‌کرد لئون بلوم ـ که در مقام رهبر شاخه فرانسوی کارگران جهان منتقدی است سرسخت ـ به‌عنوان نخست‌وزیر برای حل مسأله استعمار عزم کافی ندارد. همچنین از عدم اتحاد کارگران فرانسوی با مردم ستمدیده مستعمرات احساس یأس می‌کرد.

بزرگ‌ترین سرقت تاریخ

در جستار «مسأله استعمار و تقدیر ملت فرانسه» که سیمون وی آن را در سال پایانی زندگی‌اش نوشته، از شکاکیت به‌عنوان یکی از محصولات مرگبار تمدن غربی سخن می‌گوید و با زبانی هشداردهنده می‌نویسد: «زهر شکاکیت ـ مثل میخوارگی، سل و برخی امراض دیگر ـ در جامعه‌ای که قبلاً آن را تجربه نکرده است، مهلک‌تر عمل می‌کند. متأسفانه برای ما [غربیان] ایمانی فراتر [از شکاکیت] نمانده است و هنگامی که ملل دیگر را در معرض تماس با خود قرار می‌دهیم، انسان‌هایی تولید می‌کنیم که به هیچ چیز اعتقاد ندارند.» او آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن، مردمانی که نه به خدای خود، نه به سنت‌های خود و نه به جهان بیرون باور دارند، دچار نوعی سرگردانی و خشونت خواهند شد، خشونتی که در نمونه‌ای همچون رفتار ژاپن خود را نشان داده است و ممکن است در آینده ابعاد شدیدتری به خود گیرد. سیمون وی با نگاهی موشکافانه هشدار می‌دهد استعمار نه‌تنها منابع طبیعی و نیروی انسانی ملت‌ها را غارت می‌کند بلکه با نفوذ فرهنگی‌اش بنیان روانی و اعتقادی آنها را نیز ویران می‌سازد و می‌نویسد: «استعمار سنت، تاریخ و نتیجتاً روح مردمان را نابود می‌کند و ایشان را به سطح ماده تنزل می‌دهد، اما ماده‌ای که انسان است.» سیمون وی استعمار را نه صرفاً اشغال سرزمین و غارت منابع، بلکه شکل پیچیده‌ای از سرقت هویت، کرامت و معنا می‌داند. از نگاه او استعمار در ژرف‌ترین لایه‌های خود، تلاشی است برای محو ذهنیت و انسانیت ملت‌های تحت سلطه و جایگزین کردن آن با تصاویری تحقیرآمیز و قالب‌های بیگانه. این دزدی، تنها اقتصادی نیست؛ بلکه نوعی خشونت نمادین و فرهنگی است که از طریق زبان، آموزش، قانون و حتی مذهب به ملت‌ها القا می‌کند که خود ناتوان، بی‌ارزش و عقب‌مانده‌اند.

در باب استعمار

اخلاق مواجهه با «غیر»

- نویسنده: سیمون وی
- مترجم: بهزاد حسین‌زاده
- انتشارات: نیلوفر
- تعداد صفحه: ۲۳۱ صفحه
- قیمت: ۲۵۵ هزار تومان

به باور سیمون وی استعمارگر پیش از تصاحب خاک، ابتدا روان قربانی را تسخیر می‌کند؛ با تحقیر او و با خالی کردن هویت‌اش از معنا، با جعل تصویری از توسعه‌نیافتگی که فقط با تقلید از غرب می‌توان از آن رهایی یافت، تأکید می‌کند این تحقیر دائمی، کشنده‌تر از استثمار اقتصادی است زیرا ملت را از درون متلاشی می‌کند، اعتمادبه‌نفسش را نابود می‌سازد و او را از توان بازسازی خود محروم می‌کند. از دیدگاه سیمون وی، استعمار نه‌تنها منابع طبیعی ملت‌ها، بلکه زبان، اسطوره، سنت و حافظه تاریخی آنها را نیز می‌دزدد: «ما ـ کاملاً به غلط ـ شرقیان را وحشی و بدوی می‌شماریم و این را به زبان نیز می‌آوریم.» شرقیان ما را ـ نه بدون دلیل ـ بربر می‌دانند اما این را به زبان نمی‌آورند. در واقع، او استعمار را بزرگ‌ترین سرقت تاریخ می‌داند؛ سرقتی که نه‌فقط در گذشته، بلکه در اشکال مدرن فرهنگی و سیاسی، هنوز ادامه دارد و در بخشی از مقاله «مسأله استعمار و تقدیر ملت فرانسه»، می‌نویسد: «ما اروپایی‌ها در نبرد با آلمان از گذشته خود بسیار دَم می‌زنیم زیرا می‌ترسیم از دستش بدهیم. آلمان می‌خواست گذشته را از ما بگیرد؛ و نفوذ آمریکا این گذشته را تهدید می‌کند... ما که می‌خواهیم دوباره در این گذشته ریشه کنیم، از این واقعیت که گذشته ما عمدتاً در شرق است آگاهی کافی نداریم.» به اعتقاد او اروپا برای اینکه تحت نفوذ آمریکا از هم نپاشد، احتمالاً چاره‌ای جز این ندارد که دوباره با شرق تماسی عمیق و واقعی برقرار کند.

از نظر سیمون وی مشکل استعمار صرفاً یک پدیده سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه ریشه در نوع نگاه انسان غربی به دیگری دارد؛ به آن غیرِ ناآشنا، شرقی، آفریقایی یا هر انسانی که در چهارچوب تمدن اروپایی نمی‌گنجد. از نگاه او آنچه استعمار را ممکن ساخت و هنوز نیز در شکل‌های جدیدی ادامه می‌دهد، فقدان یک اخلاق اصیل در مواجهه با انسان‌های دیگر است؛ اخلاقی که به جای تحقیر، تسلط و بی‌اعتنایی، بر احترام، شناخت، فروتنی و برابری استوار باشد. سیمون وی با صداقت می‌پذیرد که تمدن غرب، از عصر روشنگری به بعد، خود را معیار حقیقت، عقلانیت و پیشرفت دانسته و هر آنچه را که از این چهارچوب بیرون بوده، یا تحقیر کرده، یا نابود. او هشدار می‌دهد اگر این نگاه سلطه‌گرانه درونی اصلاح نشود، حتی با پایان استعمار رسمی، روابط جهانی همچنان از تبعیض، تحقیر و بی‌عدالتی رنج خواهد برد و بر این باور است که «دیگری» نباید فقط تحمل شود، بلکه باید به رسمیت شناخته شود؛ نه به عنوان ابژه‌ای برای شناخت علمی یا اصلاح اخلاقی، بلکه به عنوان فاعل مستقل، برخوردار از شأن و حقیقت خاص خود. در این دیدگاه، اخلاق مواجهه با غیر، دعوتی است به ترک خودبرتربینی تاریخی غرب و آغاز یک گفت‌وگوی برابر با فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و انسان‌های دیگر.

سیمون وی فیلسوف بود اما در کنج عزلت فلسفه نمی‌ورزید؛ فلسفه او ریشه‌ای عمیق در امر انضمامی و شبکه روابط بشری داشت، یعنی در آنچه شاخصه واقعیت دنیوی است و به تأسی از یونانیان آن را ضرورت می‌نامید. سیمون وی از انسان قرن بیستم می‌خواهد نوعی بازسازی اخلاقی را آغاز کند؛ اخلاقی که مبتنی بر احترام به «دیگری» نه به عنوان پروژه‌ای برای اصلاح، بلکه به مثابه یک حقیقت انسانی مستقل باشد.

> سیمون وی سال ۱۹۳۳ در منزل پدری میزبان چند روزه سفر مخفیانه تروتسکی بود و هم در حضور او و هم در نوشته‌هایی خطاب به تروتسکی مدعی شد نخبگان بوروکرات کمونیست (از جمله لنین، تروتسکی و استالین) می‌توانند به همان اندازه بدترین سرمایه‌داران ستمگر باشند

تأکید بر وظایف بشر

«نیاز به ریشه‌ها» که سیمون وی آن را در واپسین سال زندگی و به سفارش جنبش فرانسه آزاد، در میانه آشفتگی‌های جنگ جهانی دوم نوشت، یکی از ژرف‌ترین و تأثیرگذارترین آثار اوست. این کتاب چشم‌انداز سیمون وی را برای تجدید حیات اخلاقی و معنوی فرانسه و فراتر از آن، برای بازسازی بنیادین جامعه بشری، ترسیم می‌کند و غیورانه از هم‌میهنانش می‌خواهد پیش از آنکه دیر شود ریشه‌های معنوی خود را دریابند. سیمون وی با دقتی کم‌نظیر به نیازهای بنیادین روح انسان، از جمله نیاز به ارتباط، اجتماع و تعلق می‌پردازد. ترکیب اندیشه سیاسی، فلسفه اخلاق و تأملات معنوی در این کتاب، اثری پدید آورده که از زمینه تاریخی خود فراتر می‌رود و هنوز هم با دغدغه‌های معاصر درباره بیگانگی، بی‌عدالتی و جست‌وجوی معنا پیوندی عمیق دارد. در کانون استدلال سیمون وی این باور قرار دارد که «ریشه‌دار بودن» ـ پیوند ژرف با مکان، سنت و اجتماع ـ نیازی بنیادی برای انسان است، همانند نیاز به غذا یا سرپناه. او استدلال می‌کند جامعه مدرن، با تکیه بر مادی‌گرایی، استثمار و کاری که انسان را از ریشه‌هایش جدا می‌کند، رنجی عظیم آفریده است. او اندیشه‌هایش را با تمایز دقیق میان «نیازها» و «تعهدات» سامان می‌دهد. در حالی که به اهمیت حقوق انسانی اذعان دارد، تأکید می‌کند بستر هر جامعه انسانی واقعی باید بر تعهدات ـ به دیگران، به گذشته و به ارزش‌های متعالی ـ بنا شود و عنوان فرعی «درآمدی بر اعلامیه وظایف بشر» به‌خوبی این دغدغه را پوشش می‌دهد. او به نهادهای مختلفی چون کار، آموزش، حکومت و دین می‌پردازد و اصلاحاتی را پیشنهاد می‌کند که هدف‌شان بازگرداندن کرامت انسانی، مشارکت فعال و احساس ریشه‌داری در افراد است. با وجود انتقادی شدید به تمدن مدرن، سیمون وی لحن خود را با چشم‌اندازی از امید آمیخته است؛ امیدی که بر فروتنی معنوی، مسئولیت فردی و همبستگی اجتماعی استوار است. «نیاز به ریشه‌ها» فراخوانی رسا برای بازسازی جامعه بر پایه عدالت، شفقت و ژرفای معنوی است. شفافیت اندیشه، شور اخلاقی و اصرار سیمون وی بر تقدم وظیفه اخلاقی، این اثر را به تأملی ماندگار درباره معنای زندگی مشترک انسانی بدل کرده است.

پدیده عجیب سیمون « نگاهی به یک زندگی کوتاه اما پرماجرا

سیمون وی (۱۹۰۹-۱۹۴۳)، فیلسوف، عارف مسیحی و فعال اجتماعی فرانسوی بود که در اواخر سنین نوجوانی به جنبش‌های کارگری پیوست و در بین دوستانش به «غَذرای چپی» معروف بود، به هر ریسمانی چنگ می‌زد تا از خودبیگانگی مدرن را کنار بزند: تکنولوژی را نفی می‌کرد، دانشگاه را به تمسخر می‌گرفت و با احزاب سیاسی دشمنی داشت.

سیمون وی در پاریس و در خانواده‌ای یهودی، مرفه و بورژوا به دنیا آمد. خانواده‌اش متدین نبودند و در واقع چنان در جریان عمومی جامعه حل شده بودند که او تا ۱۰ سالگی نمی‌دانست یهودی است. برخلاف زندگی تحصیلی‌اش که به سبب جنگ جهانی اول دچار وقفه شد، از نظر فکری دوران کودکی سرشار و نامتعارفی داشت اما نبوغ برادر بزرگش آندره در ریاضیات، استعداد او را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. بعدها گفت محبت میان‌شان نتوانست مانع از افسردگی عمیقش در دوران بلوغ شود؛ افسردگی از عدم کفایت برای ورود به قلمرو حقیقت که خاص نوابغ بود. سیمون وی در ۱۵ سالگی (ژوئن ۱۹۲۴) به آسانی توانست لیسانس بگیرد. یک سال را به مطالعه فلسفه گذراند و پس از آن دو سال در کالج «آنری چهارم» زیر نظر فیلسوفی به نام آلَن (امیل شارتیه) خود را برای ورود به دانشسرای عالی آماده کرد. سال ۱۹۲۸ وارد دانشسرای عالی شد و با سیمون دوبووار هم‌کلاس بود و سال ۱۹۳۱ به عنوان معلم فلسفه واجدالشرایط از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شد و در دبیرستان دخترانه‌ای در لو پویی استخدام شد. در شهر کوچک لو پویی، زبان گویای طبقات بیکار شد، در گردهمایی‌های اتحادیه اصناف شهرهای نزدیک حضور می‌یافت و برای روزنامه‌های سندیکالیست مقاله می‌نوشت. سال ۱۹۳۳ در اعتراض به بیکاری و کاهش دستمزدها شرکت کرد. سال بعد یک مرخصی ۱۲ماهه گرفت تا بتواند به طور ناشناس و به عنوان کارگر در دو کارخانه کار کند. او باور داشت با این کار می‌تواند بیشتر به طبقه کارگر نزدیک شود. مدتی در خط مونتاژ خودروسازی رنو کار کرد اما ضعف جسمانی مجبورش کرد بعد از چند ماه از این کار انصراف دهد. در سال ۱۹۳۵ به تدریس ادامه داد و بیشتر درآمدش را صرف فعالیت‌های سیاسی و خیریه کرد. سال ۱۹۳۶ به صورت داوطلبانه در جنگ داخلی اسپانیا به نفع جمهوری‌خواهان جنگید. در ژانویه سال ۱۹۳۸ وضع جسمی‌اش او را واداشت بار دیگر دست از کار بکشد و به مارسی برود. در این سال تجربه‌ای عرفانی او را به مذهب کاتولیک هدایت کرد، هر چند که تا پایان عمر از گرفتن غسل تعمید سر باز زد.

در ژوئن ۱۹۴۱ یکی از دوستانش او را با کشیش پِرَن آشنا کرد که در آن زمان ساکن یک دیر دومنیکن در مارسی بود و دو سال بعد توسط گشتاپو بازداشت شد. پدر پِرَن واسطه آشنایی سیمون وی با دهقان و فیلسوفی خودآموخته به نام گوستاو تیبون شد و او را راضی کرد که سیمون را به عنوان کارگر مزرعه‌اش بپذیرد. ظواهر امر حاکی از این بود که پیشینه و خلقیات این دو، میان‌شان فاصله خواهد انداخت اما این ملاقات پرمعنا از کار درآمد و سیمون وی هنگامی که در می سال ۱۹۴۲ فرانسه را ترک می‌کرد، دفترچه یادداشت‌هایش در مارسی را به تیبون سپرد، و او نیز بعدها کتاب «جاذبه و رحمت» را از روی همین یادداشت‌ها تهیه کرد. سیمون وی از سال ۱۹۴۲ از فرانسه به آمریکا پناهنده شد و پس از آن به لندن رفت. از همان دوران اقامت در آمریکا به بعد، به نشان همبستگی با فرانسه اشغالی، غذای روزانه‌اش را به‌شدت کاهش داد و به خاطر همین تصمیم، مرگش در اثر بیماری سل زودرس‌تر شد.

پدیده شگفت سیمون وی تقریباً در همه جهان هنوز ناشناخته مانده است؛ جز برای نخبگانی چون آلبر کامو، آندره مارلو، سیمون دوبووار و تروتسکی که با او از نزدیک مواجهه داشتند. سیمون وی متأثر از هومر، افلاطون، دکارت، اسپینوزا، کانت، مارکس و... بود و بر متفکرینی چون آلبر کامو، آریس مُرداک (فیلسوف اخلاق و رمان‌نویس) اَن‌کارسون، پاپ ژان پل ششم، اُکانر و ژان لوک گدار تأثیر گذاشت. آلبر کامو در خطابه نوبل، از حسرت فقدان او در آن لحظه در کنارش یاد کرد. سیمون وی سال ۱۹۳۳ در منزل پدری میزبان چند روزه سفر مخفیانه تروتسکی بود و هم در حضور او و هم در نوشته‌هایی خطاب به تروتسکی مدعی شد نخبگان بوروکرات کمونیست (از جمله لنین، تروتسکی و استالین) می‌توانند به همان اندازه بدترین سرمایه‌داران ستمگر باشند. تروتسکی هم برخلاف معمول، شخصاً به چندین مقاله «این آدم فوق چپ» (تعبیر تروتسکی از سیمون وی) و بعضی نظرات و شخص او به‌شدت نقد کرد. با این حال بنا به قول سیمون پترمان، از بعضی نظرات او هم تأثیر گرفت.